

Conceptology of Soul (Nafs) in the Quran

ARTICLE INFO

Article Type

Analytical Review

Aurhors

Zeinab Sadat Rouhani^{1*}

Hadi Bahrami Ehsan²

How to cite this article

Zeinab Sadat Rouhani,
Conceptology of Soul (Nafs) in the
Quran, Journal of Quran and
medicine, 2020:4(5): 19-27

ABSTRACT

Soul is a widely used word and concept in Quranic sciences, philosophy and ethics, the multiplicity of meanings of which can be problematic in the mentioned sciences and even among their commentators; Because in many positions, mere verbal sharing leads to different meanings. Therefore, studying and discussing the conceptual meaning of this important keyword in the Quran can solve many of its ambiguities in various sciences. There are several meanings for the word soul in dictionaries, including: soul, essence, truth of the object, and so on. This word and its derivatives have also been used in several verses of the Quran. In one place God has sworn to the soul, in another he has addressed the soul, while different meanings are inferred from this word, such as the emphasis on meaning, the human being, the essence and the truth of the object. In the present study, all the verses in which the word "Soul" is used have been investigated and the concept of the soul has been examined from the viewpoint of philologist and commentators, and the views have been compared and criticized.

Keywords: Quran, Soul (Nafs), Spirit.

¹ M.Sc. in General Psychology, Faculty of Psychology, University of Tehran, zs.rhn1@yahoo.com.

² PhD in Psychology, Faculty of Psychology, University of Tehran, hbahrami@ut.ac.ir.

* Correspondence:

Email: zs.rhn1@yahoo.com

Article History

Received: 2020/04/23

Accepted: 2020/06/15

ePublished: 2020/06/21

مفهوم‌شناسی نفس در قرآن

زینب سادات روحانی*

کارشناس ارشد روان‌شناسی عمومی، دانشکده روان‌شناسی دانشگاه تهران، سطح ۲ جامعه الزهرا

هادی بهرامی احسان

دکترای روان‌شناسی، دانشکده روان‌شناسی دانشگاه تهران،

چکیده

نفس، واژه و مفهوم پرکاربردی در علوم قرآنی، فلسفه و اخلاق است که تعدد معانی آن در علوم مورد اشاره و حتی در میان مفسران آنها می‌تواند مشکل‌ساز باشد؛ چراکه در مواضع بسیاری صرف اشتراک لفظی منجر به برداشت معانی مختلفی می‌شود. از این‌رو بررسی و بحث در حوزه مفهومی این کلیدواژه مهم در قرآن، می‌تواند بسیاری از ابهامات آن را در علوم گوناگون برطرف کند. برای واژه نفس در کتاب‌های لغت معانی متعددی ذکر شده است، از جمله: روح، ذات، حقیقت شی و غیره. این واژه و مشتقات آن در آیات متعددی از قرآن نیز به کار رفته است. در جایی خداوند به نفس قسم خورده، در جای دیگری نفس را مورد خطاب قرار داده است، این در حالی است که معانی مختلفی از این واژه همچون تأکید معنا، شخص انسانی، ذات و حقیقت شی، استنباط می‌شود. در پژوهش حاضر همه آیاتی که در آنها واژه نفس به کار رفته، تفحص شده و مفهوم نفس از دیدگاه لغت‌شناسان و مفسران مورد بررسی قرار گرفته و دیدگاه‌ها مقایسه و نقد شده‌اند.

واژگان کلیدی: قرآن، نفس، روح.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۲۶

*نویسنده مسئول: zs.rhnl@yahoo.COM

آنچه پژوهش حاضر را از تحقیقات پیشین متمایز می‌کند این است که در این تحقیق، مفهوم نفس ابتدا از دیدگاه لغت‌شناسان (از نزدیک‌ترین کتاب‌ها به عصر نزول قرآن تا کتاب‌های متأخر) بررسی می‌شود؛ آنگاه همه آیاتی که در آنها کلید واژه نفس به کار رفته استخراج، و دیدگاه‌های مفسران طرح، مقایسه، تحلیل و نقد می‌شوند. به این ترتیب که با شناسایی منابع اصیل لغت، معانی لغوی نفس جستجو، و با دسته‌بندی آیات، ابعاد مختلف نفس روشن می‌شوند. سپس با تحلیل محتوای متون و با اتکا به نظر مفسران و کارشناسان، تبیینی از مفهوم نفس به تفصیل ارائه می‌گردد. و در نهایت با جمع‌بندی آن نظرات و یک نگاه کل‌نگرانه نسبت به آیاتی که این واژه در آنها به کار رفته است، معانی اصلی نفس به دست می‌آید.

معنای واژه "نفس" در لغت‌نامه‌ها

کتاب العین

النَّفْسُ، و جمعها النَّفُوسُ؛ لها معان. النَّفْسُ: الروح الذي به حياة الجسد، و كل إنسان نفس حتى آدم عليه السلام، الذكر والأنثى سواء. و كل شيء بعينه نفس. و رجل له نفس، أي: خلق و جلادة و سخاء [۲].

کتاب العین فراهیدی (م ۱۷۵ق) که در قرن دوم نوشته شده، نزدیک‌ترین کتاب لغت به عصر نزول قرآن است. فراهیدی چند معنا برای نفس بر می‌شمرد:

- ۱) روحی که حیات جسد به آن است،
- ۲) هر چیزی به عین خودش و
- ۳) فضایل اخلاقی فرد مثل چالاکی، شجاعت و سخاوت.

الفروق فی اللغة

لفظ النفس مشترك يقع على الروح و على الذات و يكون توکیدا (۳).

عسکری (م ۳۹۵ ق) در توضیح واژه نفس می‌گوید: این لفظ به "روح" و به "ذات" اطلاق می‌شود و هم چنین معنای "تأکید" هم دارد. وقتی گفته می‌شود "نفس او خارج شد"، نفس به معنای روح به کار رفته است و زمانی که در معنای ذات استعمال می‌شود، به وجه تخصیص به شیء و نه غیر آن دلالت دارد (مثل وقتی که گفته می‌شود "هو لنفسه").

مفردات الفاظ القرآن

النَّفْسُ: الروح في قوله تعالى: أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ «جان‌های خود را خارج کنید» (الأنعام/ ۹۳) قال: وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَأَحْذَرُوا «بدانید خداوند آنچه را در دل دارید می‌داند، از مخالفت با او بپرهیزید» (البقرة/ ۲۳۵) و قوله: تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ «آنچه در نفس من است تو می‌دانی و آنچه در ذات توست من نمی‌دانم» (المائدة/ ۱۱۶)، و قوله: وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ «و خداوند شما را از [کیفر] خود می‌ترساند» (آل عمران/ ۳۰) فَفَسَسَ: ذَاتَهُ [۴].

راغب اصفهانی (م ۴۲۵ق) به طور خاص به کاربردهای قرآنی الفاظ مختلف پرداخته است. او دو معنا برای "نفس" ذکر می‌کند. یکی "روح" و دیگری "ذات".

مقدمه

واژه "نفس" از اصطلاحات رایج در فلسفه، اخلاق، روان‌شناسی و غیره است. معانی متعددی در توضیح این واژه گفته شده است. برخی "نفس" را معادل "روح" می‌دانند. به عنوان مثال "نفس"ی که فلاسفه درباره‌اش حرف می‌زنند، همان "روح" است، و در نتیجه معنای منفی از آن برداشت نمی‌کنند. اما در اخلاق، "نفس" و نفسانیات به وجه منفی وجود انسان اشاره دارد. واژه "نفس" و مشتقات آن مجموعاً ۲۹۸ بار در آیات قرآن کریم هم به کار رفته است. لغت‌شناسان قرآنی و مفسران با توجه به استعمال‌های مختلف این واژه در قرآن، معانی دیگری هم برای آن ذکر کرده‌اند. تعدد معانی این واژه در علوم مختلف و حتی در میان مفسران، می‌تواند مشکل‌ساز باشد؛ چراکه در مواضع بسیاری صرف اشتراک لفظی منجر به برداشت معانی مختلفی می‌شود.

از آنجا که نفس، واژه و مفهوم پرکاربردی در علوم قرآنی، فلسفه، اخلاق به شمار می‌آید، تحقیقات زیادی با این کلید واژه انجام شده است. درباره مفهوم نفس در قرآن، پایان‌نامه‌ها و مقالات متعددی نوشته شده است؛ که البته از نظر محتوایی تفاوت‌های زیادی با هم دارند؛ ولی به طور کلی می‌توان آن‌ها را در دو دسته جای داد. یک دسته به طور مستقیم به مفهوم نفس در قرآن، یا قرآن و روایات پرداخته‌اند و دسته دیگر در ضمن تبیین برخی اوصاف و افعال نفس در قرآن، به توضیح مفهوم نفس پرداخته‌اند. در این مقالات و پایان‌نامه‌ها، نظرات متفاوت و بعضاً متضادی درباره نفس به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد این موضوع نیازمند مطالعه و بررسی بیشتری است.

لسان‌العرب

ابن منظور (م ۷۱۱ق) در این کتاب نظرات لغت‌شناسان مختلف را جمع‌آوری کرده است. او ذیل واژه "نفس" معانی متعددی را از کتب مختلف نقل می‌کند. مهم‌ترین معانی ذکر شده به این شرح است:

- ۱) الروح (قوله سبحانه: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)،
- ۲) "جمله الشیء و حقیقتہ" یا "عین الشیء و کنهہ و جوهرہ"،
- ۳) الانسان جمیعہ (كقوله تعالى: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ)،
- ۴) ذات (نفس أَلشئء، ذاته) و
- ۵) الدم (۵).

قاموس قرآن

قرشی در این کتاب چندین معنا برای "نفس" بیان می‌کند:

- ۱) روح؛ مثل "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا... «خداوند ارواح [مردم] را هنگام مرگشان به تیمامی باز می‌ستاند». (زمر ۴۲)
- ۲) ذات و شخص؛ مثل "و اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا" «و بترسید از روزی که هیچ‌کس چیزی را [از عذاب خدا] از کسی دفع نمی‌کند». (بقره ۴۸)
- ۳) تمایلات نفسانی و خواهش‌های وجود انسان و غرائز او؛ مثل "و نَفْسٌ و مَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا" «و سوگند به نفس آدمی و آن‌کس که آن را منظم ساخته/ سپس فجور و تقوا [خیر و شر] را به او الهام کرده است». (شمس ۸ و ۷) یا "و مَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنْ النِّفْسَ تَأَمَّرَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي" «من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی‌کنم که نفس [سرکش]، بسیار به بدی‌ها امر می‌کند، مگر آنچه پروردگرم رحم کند، پروردگرم غفور و رحیم است». (یوسف ۵۳)

۴) قلوب و باطن؛ در آیاتی نظیر "وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خَيْفَةً" «پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش». (اعراف ۲۰۵)

۵) بشر اولی؛ مثل "يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ" «ای مردم! از [مخالفت] پروردگارتان بپرهیزید که همه شما را از یک انسان آفرید». (نساء ۱) [۶].

۱-۵- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم

أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ، هُوَ تَشَخُّصٌ مِنْ جِهَةِ ذَاتِ الشَّيْءِ، أَيْ تَرَفُّعٌ فِي شَيْءٍ مِنْ حَيْثُ هُوَ وَ التَّشَخُّصُ هُوَ التَّرَفُّعُ. وَ قَلْنَا فِي الرُّوحِ: إِنَّ الرُّوحَ مَظْهَرُ التَّجَلِّيِّ وَ الْإِفَاضَةِ وَ النِّفْخِ. وَ النِّفْسُ هُوَ الْفَرْدُ الْمَتَشَخِّصُ الْمَطْلُوقُ [۷].

مصطفوی پس از بیان اصل معنای ماده، مصادیق واژه نفس را این‌طور بر می‌شمرد: شخص انسان از حیث معنویت و روحش، یا از حیث بدن و ظاهرش، یا از جهت آنچه قوام و تشخص انسان به اوست (مانند: خون، تنفس، تعین خارجی هر موجود و غیره)

سپس مثال‌هایی از آیات قرآن می‌آورد:

نفس به اعتبار بدن و روح به طور مرکب:
لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا «هیچ‌کس موظف به بیش از توانایی خود نیست». (۲/۲۳۳)

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ «هیچ‌کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد». (۳۱/۳۴)

تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَكُمْ «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را،

ما زنان خویش را دعوت کنیم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود». (۳/۶۱)

نفس به اعتبار جهت جسمانی:

رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ «پروردگارا، من از آن‌ها یک تن را کشته‌ام، می‌ترسم مرا به قتل برسانند». (۲۸/۳۳)

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ «و کسی را که خداوند خوش را حرام کرده به قتل نرسانید». (۱۷/۳۳)

نفس به اعتبار جهت روحانی:

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ «و سوگند به نفس لوامه، وجدان بیدار و ملامتگر». (۷۵/۳)

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ «تو ای روح آرام‌یافته، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از و خشنود است». (۸۹/۲۷ و ۲۸)

معنای واژه "نفس" در نگاه مفسران

التبیان فی تفسیر القرآن

شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) ذیل آیه ۹ سوره بقره، ۳ معنا برای نفس ذکر می‌کند: "روح"، "خون" و "خود شیء".

النفس: الروح؛ و النفس: الدم؛ و النفس: خاصة الشیء (۸).

مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن

مرحوم طبرسی (م ۵۴۸ق) هم ذیل همان آیه می‌فرماید:

النفس فی الکلام علی ثلاثة أوجه: النفس بمعنى الروح و النفس بمعنى التأكيد تقول جاءني زيد نفسه و النفس بمعنى الذات و هو الأصل [۹].

ایشان معتقدند نفس در سه معنای "روح"، "خود" و "ذات" (که معنای اصلی این کلمه است) به کار می‌رود.

المیزان فی تفسیر القرآن

علامه طباطبایی ذیل آیه ۳۵ سوره انبیاء، موارد استعمال واژه نفس را این‌طور بیان می‌کند:

۱. در اصل به معنای همان چیزی است که به آن اضافه می‌شود. پس "نفس انسان" به معنای خود انسان و "نفس شیء" به معنای خود شیء است. بنابراین اگر این کلمه به چیزی اضافه نشود، معنای محصلی ندارد و نیز با این بیان هر جا استعمال بشود، منظور از آن تأکید لفظی خواهد بود. مثل اینکه می‌گوییم "جاءني زيد نفسه" - زید خودش نزد من آمد" و یا منظور از آن تأکید معنا است. مثل اینکه می‌گوییم: "جاءني نفس زيد" - خود زید نزد من آمد. حتی در مورد خدای تعالی هم به همین منظور استعمال می‌شود. هم چنان که فرمود: "كَبَّ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ" «رحمت و بخشایش را بر خود حتم کرده» (انعام ۱۲) و نیز فرموده: "وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ" «و خداوند شما را از [نافرمانی] خود بر حذر می‌دارد» (آل‌عمران ۲۸).

۲. بعد از معنای اصلی استعمالش، در شخص انسانی که موجودی مرکب از روح و بدن است شایع گشته و معنای جداگانه‌ای شده که بدون اضافه هم استعمال می‌شود. مانند این آیه شریفه که می‌فرماید: "هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا" «او خدایی است که شما را از نفس واحدی آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیساید» (اعراف ۱۸۹) یعنی از یک شخص انسانی و نیز مانند آیه "مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا" «هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در

روی زمین بکشد چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد گویی همه مردم را زنده کرده است» (مائده ۳۲) یعنی کسی که انسانی را بکشد و یا انسانی را زنده کند. و این دو معنا که گفته شد هر دو در آیه "كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا" «هر کس به دفاع از خویش بر می‌خیزد» (نحل ۱۱۱) استعمال شده چون نفس اولی به معنای دومی (انسان) و دومی به معنای اولی (معنای مضاف‌الیه) است و معنایش این است که هر کسی از خودش دفاع می‌کند.

۳. آن‌گاه همین کلمه را در روح انسانی استعمال کردند؛ چون آنچه مایه تشخیص شخصی انسانی است علم و حیات و قدرت است که آن هم قایم به روح آدمی است. این معنا در آیه "أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ" «جان خود را خارج سازید امروز مجازات خوارکننده‌ای در برابر دروغ‌هایی که به خدا بستید و در برابر آیات او تکبر ورزیدید، خواهید دید» (انعام ۹۳) به کار رفته است [۱۱].

تفسیر تسنیم

آیت‌الله جوادی آملی ذیل آیه اول سوره نساء می‌فرماید: «نفس» به معنای ذات و حقیقت است و نفس هر چیزی، ذات، عین و حقیقت آن است، پس «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» یعنی همه شما را از یک ذات و حقیقت آفرید؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «جاء زید نفسه» یعنی خودش آمد.

ایشان معتقدند ذات هر شیء، متناسب با آن است؛ حقیقت و ذات انسان در نشئه دنیا مجموعه روح و بدن مادی است و در نشئه برزخ، روح و بدن برزخی تمام حقیقت انسان است (۱۷).

معارف قرآن

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است، واژه نفس از نظر لغوی بیش از یک معنا ندارد و در قرآن هم مفهومی جز مفهوم لغوی آن ندارد. این واژه در لغت -به استثنای مواردی که به صورت تأکید به کار رفته- عموماً معنای "شخص" یا "من" دارد؛ با این تفاوت که به تناسب موارد مختلف، ویژگی‌هایی به آن افزوده می‌شود که به لحاظ آن ویژگی بار ارزشی مثبت یا منفی پیدا می‌کند (۱۵).

ایشان در جای دیگری این‌طور توضیح می‌دهند که واژه نفس در قرآن به معنای عرفی آن استعمال شده و به معنای "شخص" است. منتها معنای شخص همانند معنای انسان، متفاوت است؛ یعنی گاهی آن را به معنای بدن و گاهی نیز به معنای "روح" به کار می‌بریم. وقتی که قرآن می‌فرماید: "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا" لزوماً معنای "نفس"، "روح" نیست؛ بلکه "انفس" به معنای "اشخاص" است. در آیاتی از قبیل "كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ" یا "كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ" نیز همین معنا منظور است. در نهایت ایشان می‌فرمایند: "نفس" یعنی شخص و هويت انسانی [۱۲].

آیت‌الله مصباح در کتاب دیگری معادل فارسی واژه "نفس" را، "خود" و گاهی "من" می‌داند و معتقدند چیزی که به آن "نفس" گفته می‌شود همان "هویت" انسان است. ما چند موجود نیستیم؛ بلکه "یک" انسان هستیم و یک هويت بیشتر نداریم. آنچه که هست ابعاد مختلف همین یک نفس و خود واحد است (۱۳).

نقد و بررسی

همان‌طور که ملاحظه شد، در میان لغت‌شناسان و مفسران مختلف درباره معنای "نفس" اتفاق نظر وجود ندارد. لازم به ذکر است که

علاوه بر معانی نقل شده، در مقالاتی که در سال‌های اخیر نگارش شده‌اند، معانی متعدد دیگری هم برای واژه "نفس" در قرآن به چشم می‌خورد. به عنوان مثال در مقاله‌ای عناوینی مثل "اصل ثابت انسانی و خودآگاهی" (در آیه "و نفس و ما سواها...") یا "شخصیت شکل گرفته و متعادل" (در آیه "لا يكلف الله نفسا الا وسعها") از معنای نفس در قرآن شمرده شده‌اند (۲۱) و یا به ادعای مقاله دیگری، در آیاتی از قرآن "نفس" به معنای "عقل" (در آیه "و من يرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه")، "قلب" (در آیه "و ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه...") و "طبیعت اولیه انسان" (در آیه "ان يتبعون الا الظن و ما تهوى الانفس") به کار رفته است (۲۲).

در نگاه اول به نظر می‌رسد این حجم از تعدد معانی برای یک واژه، فهم آیات را با مشکل روبه‌رو می‌کند. به ویژه اینکه در موارد زیادی افراد مختلف معانی متفاوتی را به "نفس" در یک آیه مشخص نسبت داده‌اند. به عنوان مثال، در آیه "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا..." «خداوند جان‌های مردم را در زمان مرگ به تمامی باز می‌ستاند»، قرشی در قاموس قرآن نفس را به معنای روح در نظر می‌گیرد (۶). اما استاد مصباح معتقدند انفس به معنای اشخاص است (۱۲). و یا در آیه "...خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ..." «شما را از نفس واحدی خلق کرد...» (نساء ۱) علامه طباطبایی معنای "شخص انسانی" را به نفس نسبت می‌دهند (۱۱)؛ در حالیکه آیت‌الله جوادی آملی، نفس در این آیه را به معنای ذات و حقیقت می‌داند (۱۷).

با تأمل بیشتر در آیاتی که این واژه در آنها به کار رفته است و همین‌طور با بررسی اقوال مختلف درباره معنای این واژه، می‌توان این‌طور توضیح داد که این تعدد معانی ناشی از ابعاد مختلف وجود انسان است. همان‌طور که مصطفوی در التحقیق می‌گوید، گاهی انسان از حیث جسمانی مدنظر است، گاهی از حیث روحانی بررسی می‌شود و گاهی انسان مرکب از جسم و روح مراد است. در همه این حالت‌ها می‌توان واژه نفس را به او اطلاق کرد (مصطفوی، ۱۳۸۵). و در هر کدام از این حالت‌ها هم نیازها و ابعاد متفاوتی از انسان می‌تواند مدنظر باشد. در آیات مختلف با توجه به سیاق و قرائن موجود می‌توان مشخص کرد که کدام وجه از انسان مدنظر است. مثلاً گاهی اعمال منفی به نفس نسبت داده شده؛ که حکایت از گرایش‌های منفی انسان دارد (مانند: "فطوعت له نفسه قتل اخيه" (مائده ۳۰). "و نعلم ما توسوس به نفسه" (ق ۱۶) و...). و گاهی با اوصاف مثبتی به کار رفته است (مثلاً "يا ايها النفس المطمئنة" «ای نفس آرام یافته» (فجر ۲۷) یا "و نفس و ما سواها فالهمنها فجورها و تقواها" «و سوگند به نفس و آنکس که آن را منظم ساخته، و فجور و تقوایش [خیر و شر] را به او الهام کرده» (شمس ۷، ۸)).

در برخی آیات، انسان از وجه روحانی‌اش مدنظر است. مثلاً آنجا که می‌فرماید: "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا..." معنای نفس تغییری نکرده است. نفس همان هويت انسان است؛ منتها به بعد غیر جسمانی او توجه شده. چرا که در هنگام مرگ خداوند جسم و بدن انسان را توفی نمی‌کند؛ بلکه ذات و حقیقتش را -که همان بعد غیر جسمانی اوست- توفی می‌کند. شاهدی بر این مدعا آیه دیگری است که می‌فرماید: "قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ". دیگر حرف از توفی نفس نیست؛ بلکه می‌گوید شما را توفی می‌کند. آیت‌الله مصباح در این رابطه می‌فرماید: این آیه دلالت دارد بر اینکه چیزی غیر از بدن در انسان وجود دارد که فرشته آن را توفی می‌کند؛ همان چیزی که می‌توان به آن "شما" (کم) گفت.

«کسانی که خداوند آن‌ها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته رستگارند» (حشر ۹) و ... از این دست هستند.

در این میان، آیات مربوط به هوای نفس و هواطلبی شاهد خوبی بر مدعای ما در باب معنای نفس هستند. چرا که در برخی آیات "هوی" به نفس نسبت داده شده و در برخی دیگر از آیات واژه نفس در آیه به کار نرفته است. به عنوان مثال در آیه "وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ" و آن کس که از مقام پروردگارش خائف بوده و نفس را از هوی بازداشته» (نازعات ۴۰)، هوی را به نفس نسبت داده، اما در آیه ۴۳ سوره فرقان که می‌فرماید: «أرأيت من اتخذ الهه هواه»، هوی را به ضمیر اضافه کرده و در واقع به انسان نسبت داده است. این امر نشان می‌دهد نفس همان ذات، حقیقت و هویت انسان است.

مثال دیگر، آیه ۱۹ سوره حشر است که می‌فرماید "و لا تكونوا كالذين نسوا لله فانساهم انفسهم" «و همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به فراموشی خود گرفتار کرد، نباشید». آیت‌الله جوادی آملی ذیل این آیه، فراموشی خدا را سبب فراموشی هویت می‌داند و می‌گوید در این شرایط چیزی به نام هویت انسانی باقی نخواهد ماند و امانی و غرایز نفسانی بر انسان چیره می‌شود (۱۸) ایشان هم در این آیه نفس انسان را معادل هویت او گرفته‌اند.

لازم به ذکر است که علامه طباطبایی هم در حقیقت سه "معنا"ی متفاوت برای واژه "نفس" ذکر نکرده‌اند؛ بلکه "استعمالات" مختلف این واژه را برشمرده‌اند. عبارت ایشان در المیزان هم "موارد استعمال" است (۱۱).

به نظر می‌رسد اختلاف فلاسفه و عرفا و علمای اخلاق و غیره در استفاده از واژه "نفس" هم به همین امر بر می‌گردد. در علم اخلاق به آن دسته از عوامل و امیال درونی که انسان را به تباهی می‌کشاند، "نفس" می‌گویند، و در مقابل آن عقل به کار می‌رود (۱۶) به بیان دقیق‌تر می‌توان این‌گونه گفت که انسان یک هویت بیشتر ندارد که به او "نفس" می‌گوییم. در علم اخلاق، گرایش‌های منفی نفس را "نفس" و گرایش‌های مثبت نفس را "عقل" می‌نامند. در حقیقت عقل هم مرتبه‌ای از نفس است و نفس مصطلح علم اخلاق همان نفس اماره است که خود زیرمجموعه نفس است. اما فلاسفه در استعمال واژه "نفس" عمدتاً به وجه روحانی و غیر بدنی هویت انسان نظر دارند و به همین جهت در فلسفه "نفس" همان "روح" است.

تا اینجا معلوم شد که واژه "نفس" وقتی درباره انسان استعمال می‌شود به معنای "هویت" انسان یا به عبارت دیگر "تمامیت وجودی" انسان است که در حالت کلی می‌تواند شامل همه ابعاد وجود انسان شود و سیاق آیات است که مشخص می‌کند در یک آیه کدام وجه مدنظر است. اما آنچه در شناخت بهتر این مفهوم کمک‌کننده است عمدتاً پرداختن به آن دسته از توصیفات از نفس در قرآن است که به وجوه غیرجسمانی او پرداخته است. لذا فعلاً به آیاتی که واژه نفس در آن‌ها فقط به وجه جسمانی نظر دارد (مانند آیات قتل نفس و...) و آیاتی که در آن‌ها این واژه ناظر به انسان مرکب از جسم و روح (یا شخص انسان) به کار رفته است، نمی‌پردازیم. هرچند بسیاری از آیات دسته دوم (نفس به اعتبار جسم و روح به طور مرکب؛ آیاتی مانند "کل نفس ذائقه الموت"، "بل الانسان علی نفسه بصیره"، "کل نفس بما کسبت رهینه" و غیره) در انسان‌شناسی قرآنی کمک‌کننده‌اند و برای شناخت دقیق

یعنی اثبات می‌کند که هویت و شخصیت به همان روحی است که نزد فرشته مرگ می‌ماند [۱۵].

با این توضیح مشخص می‌شود که آن اختلاف نظری که بالاتر درباره این آیه بیان شد باید این‌طور تبیین شود که در حقیقت نفس همان معنای هویت و ذات و حقیقت را دارد. اما وقتی صحبت از توفی می‌شود، آن چیزی که حقیقت و هویت انسان را تشکیل می‌دهد، روح اوست و به همین دلیل است که برخی، یکی از معانی نفس را روح دانسته‌اند. در واقع می‌توان این‌طور گفت که انسان از جهت روحانی‌اش توفی می‌شود.

در آیات بسیاری از قرآن با عباراتی مانند "لا تقتلوا انفسکم" از قتل نفس سخن به میان آمده است. در این آیات هم نفس همان معنای اصلی‌اش را دارد. اما وقتی حرف از کشتن می‌شود، ناظر به بعد جسمانی اوست. در واقع قتل حکایت از پیشامدی برای بدن مادی انسان می‌کند و سیاق به ما می‌فهماند که قتل نفس یعنی کشتن انسان مادی دنیایی. روح انسان کشته نمی‌شود؛ بلکه بدن اوست که زندگی‌اش پایان می‌پذیرد. پس در این موارد انسان از جهت جسمانی مدنظر قرار گرفته است.

در آیات بسیاری هم به انسان مرکب از جسم و روح (الانسان، جمیعها)، "نفس" اطلاق شده است. مثلاً در آیه "کل نفس ذائقه الموت" «هر کس مرگ را می‌چشد» (آل عمران ۱۸۵) یا آیه "کل نفس بما کسبت رهینه" «هر کس در گرو اعمال خویش است» (مدثر ۳۸)، منظور از نفس، شخص انسان است؛ به همان معنایی که در فارسی استفاده می‌کنیم (۱۲) و وقتی در فارسی می‌گوییم شخص یا اشخاص، منظورمان همین انسان‌های مرکب از جسم و روح هستند.

معنای "خون" برای نفس هم به همین منوال توضیح داده می‌شود. چرا که خونی که در بدن انسان جاری است لازمه حیات اوست. مصطفوی در این‌باره معتقد است که علت نامیده‌شدن خون به "نفس"، این است که خون مایه‌ی قوام و تشخیص انسان است و ادامه حیات انسان به اوست (۷) پس در واقع خون هم حفظ‌کننده هویت و حقیقت انسان است و به همین جهت به آن نفس اطلاق می‌شود.

با این توضیحات می‌توان گفت جمله "من، نفس دارم"، جمله صحیحی نیست. نفس یکی از بخش‌های وجود انسان نیست. بلکه باید گفت "من همان نفسم هستم" انسان و نفسش دو چیز مجزا نیستند. دوئیتی میان آن‌ها وجود ندارد. همین‌طور "نفس مطمئنه"، "نفس لوامه" و "نفس اماره بالسوء" سه وجود مستقل و جداگانه نیستند. به گفته استاد مصباح، ما بیش از یک "نفس" و یک "من" نداریم. آنچه تغییر می‌کند، زاویه دید و لحاظی است که برای نفس در نظر می‌گیریم؛ حالات مختلف همین نفس واحد است. این "من" واحد "تمایلات، گرایش‌ها، ابعاد و نیازهای مختلفی دارد. مثلاً "نفس اماره" چیزی غیر از این نیست که انسان خواسته‌هایی دارد که اگر کنترل نشود به طغیان و فساد می‌انجامد (۱۳).

پس در آنجا هم که می‌فرماید "و نعلم ما توسوس به نفسه" «و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم» (ق ۱۶)، این‌طور نیست که نفس انسان وجود جداگانه‌ای داشته باشد و انسان را وسوسه کند. بلکه در این آیه "نفس" ناظر به تمایلات غریزی و قوای حیوانی انسان است و به این بخش از ذات و هویت انسان اشاره دارد. به همین ترتیب همه آیاتی که اعمال یا ویژگی‌های منفی را به نفس نسبت داده‌اند، ناظر به همین بخش از حقیقت انسان هستند. آیاتی مثل "فتوعت له نفسه قتل اخیه" (مائده ۳۰)، "و من یوق شح نفسه"

انسان از منظر قرآن حتماً باید مورد بررسی قرار بگیرند. اما در این مجال پرداختن به آن‌ها ضرورت ندارد. آیاتی که استعمال "نفس" در آنها ناظر به وجوه غیر جسمانی است، خود سه دسته هستند:

الف. یک دسته آیات، اعمال و ویژگی‌های منفی را به نفس نسبت داده‌اند. شامل:

تطويع (المائدة: ۳۰): فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ «نفس سرکش تدریجاً او را مصمم به کشتن برادر کرد و او را کشت و از زیانکاران شد»

تسویل (یوسف ۱۸): وَجَاءَ وَأَعْلَىٰ قَيْصِيهِ بَدْمَ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ «و پیراهن او را با خونی دروغین آوردند، گفت: هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل می‌کنم (و ناسپاسی نخواهم کرد) و از خداوند در برابر آنچه می‌گویید، یاری می‌طلبم» (یوسف ۸۳/ طه ۹۶)

وسوسه (قی ۱۶): وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ «ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم»

هوای طلبی (النجم ۲۳): إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ «اینها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آن‌ها گذاشته‌اید و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده، آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آن‌ها آمده است.» البقرة ۸۷/ المائدة ۷۰/ النازعات ۴۰

اماره به سوء بودن (یوسف ۵۳): وَ مَا أَتْرَبُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسُ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنْ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ «من هرگز نفس خویش را تبریئه نمی‌کنم که نفس (سرکش)، بسیار به بدی‌ها امر می‌کند مگر آنچه را پروردگارم رحم کند، پروردگارم غفور و رحیم است.»

شح (التغابن ۱۶): فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمِعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْتَقُوا خَيْرًا لَأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقِ شَحْ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «تا آنجا که در توان دارید تقوای الهی پیشه کنید و گوش دهید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است، و آن‌ها که از بخل و حرص خویششان مصون بمانند، رستگار و پیروزند» (النساء ۱۲۸/ الحشر ۹)

در صفحات قبل توضیحاتی درباره برخی آیات این دسته داده شد. به طور خلاصه می‌توان گفت علت خوب یا بد معرفی شدن نفس در آیات مختلف این است که خداوند دو نوع گرایش در آن قرار داده است: گرایش به خیر و نیکی و گرایش به شر و بدی. البته منظور این نیست که خیر و شر در نفس ما جا دارند؛ بلکه مصادیقی که عناوین خیر و شر بر آنها صدق می‌کند، در نفس ما ریشه دارند (۱۳) این دسته آیات به گرایش انسان به شر اشاره دارند. مثلاً اماره بودن نفس به این معناست که انسان خواسته‌هایی دارد که اگر کنترل نشود به طغیان و فساد می‌انجامد. اصل آن خواسته ممکن است چیز بدی نباشد؛ اما اگر جلوی آن باز گذاشته شود، منجر به تباهی انسان می‌شود. مثلاً میل به غذا خوردن فی‌نفسه چیز بدی نیست؛ اما ممکن است سر از افراط در بیورد. بسیاری از افعال انسان همین طور هستند که وقتی از مرز معقولشان تجاوز کنند، با کمال نهایی انسان تضاد پیدا می‌کنند.

نفس آنگاه اماره به سوء می‌شود که حد و مرز را رعایت نکند (همان). البته لازم به ذکر است که گرایش انسان به خوبی و بدی مساوی نیست. آیت‌الله جوادی آملی معتقدند این‌طور نیست که گرایش انسان به فجور و تقوا مساوی باشد، بلکه تقوا برایش کمال است و فجور نقص. علمش به هر دو مساوی است؛ ولی استعداد و گرایش فطری و درونی‌اش یکسان نیست، چون به طرف کمال مایل است؛ نه به سوی نقص. هرچند گاهی در تشخیص کمال دچار اشتباه می‌شود و بر اثر بدآموزی به باطل متمایل می‌شود (۱۹).

ب. آیاتی که نگاه مثبتی نسبت به نفس دارند؛ شامل:

نفس تسویه شده (الشمس ۷): وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا «و سوگند به نفس و آنکس که آن را منظم ساخته»^۱
نفس مطمئننه (الفجر ۲۷): يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ «ای نفس آرام‌یافته»

نفس لوامه (القیامة ۲): وَ لَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ «و سوگند به نفس لوامه، وجدان بیدار و ملامتگر»

یکی از مهم‌ترین آیات مربوط به نفس، آیه ۷ سوره شمس است. به همین جهت این سوره را یک مرور کلی می‌کنیم:

بخش اول این سوره شامل آیات ۱ تا ۱۰ است. آیات ۱ تا ۸ مجموعه قسم‌ها و آیات ۹ و ۱۰ مجموعه جواب قسم است. مرحله اول قسم‌ها یعنی آیات ۱ تا ۶ دوبه‌دو با هم مرتبط هستند: خورشید و ماه، روز و شب، آسمان و زمین. در این آیات ارکان با عظمت خلقت و سامان و اعتدال حاکم بر آنها مرور می‌شود. در مرحله دوم قسم‌ها، به نفس و سامان‌دهنده آن قسم می‌خورد. او چنانکه پدیده‌های بزرگ نظام آفرینش را موزون و معتدل آفریده، نفس را هم موزون و معتدل آفریده است. نفس در آیه ۷ نکره آمده و نشان‌دهنده این است که جنس نفس مراد است؛ نه نفس خاصی. در واقع همان‌طور که علامه هم ذکر کرده‌اند، منظور نفس انسانیت و جان همه انسان‌هاست (۱۱) در ادامه قسم در آیه ۸ می‌گوید، فجور و تقوایش را به او الهام کرد. در واقع در عین اینکه نفس هم مانند دیگر ارکان هستی در اعتدال آفریده شده، این تفاوت را دارد که در انتخاب راه مختار است. از همین رو خداوند نفس را ملهم آفریده است؛ یعنی می‌تواند بفهمد چه چیزهایی او را از این اعتدال خارج می‌کند (فجور) و چه چیزهایی این سامان الهی را برایش حفظ می‌کند (تقوا) (۲۰).

علامه طباطبایی در توضیح این آیه می‌گویند: کلمه "الهام" که مصدر "الهم" است، به معنای آن است که تصمیم و آگهی و علمی از خبری در دل آدمی بیافتد، و این خود افاضه‌ای است الهی و اگر در آیه شریفه هم تقوای نفس را الهام خوانده، و هم فجور آن را، برای این بود که بفهماند مراد از این الهام این است که خدای تعالی صفات عمل انسان را به انسان شناسانده، و به او فهمانده عملی که انجام می‌دهد، تقوی و یا فجور است. هم‌چنین با آوردن «فاء» بر سر جمله این را می‌رساند که الهام فجور و تقوا نتیجه تسویه نفس است. کلمه "تقوی" به معنای آن است که انسان خود را از آنچه می‌ترسد در محفظه‌ای قرار دهد و منظور از این محفظه و تقوا به قرینه اینکه در مقابل فجور قرار گرفته اجتناب از فجور و دوری از هر عملی است که با کمال نفس منافات داشته باشد، و در روایت هم تفسیر شده به ورع و پرهیز از محرّمات الهی (۱۱).

در واقع، تسویه‌ی جان آدمی، به همین الهام اوست؛ به گونه‌ای که اگر انسان فجور و تقوای خود را نداند، نفسش موجودی ناقص-الخلق است؛ یعنی اعتدال خلقت انسان به آگاهی او از مایه

درباره نفس مطمئنه و نفس لوامه نیز همان‌طور که گفته شد، حالات مختلف همان نفس واحد هستند. انسان اگر در طی مسیر کمال اشتباه کرد و به اشتباهش واقف شد، پشیمان می‌شود و خود را ملامت می‌کند. این ملامت‌گری حالت جدیدی است که برای نفس حاصل می‌شود، نه آنکه نفس جدیدی پیدا شود. نفس لوامه در قرآن چیزی بیش از این نیست (۱۴) روشن است که این ملامت‌گری خود در طی مسیر کمال به سود انسان است و ویژگی مثبتی محسوب می‌شود.

نفس مطمئنه هم حالت ثبات و اطمینان انسان در طی مسیر است. برای فهم بهتر این عبارت، آن را در فضای سوره بررسی می‌کنیم. بخش آخر سوره فجر شامل آیات ۲۷ تا ۳۰ می‌شود. در این بخش خداوند نفس مطمئنه را خطاب می‌کند. به قرینه آیات قبلی سوره، نفس مطمئنه برای دنیا ارزش استقلالی قایل نیست و انعام و امساک را ابتلای خدا می‌بیند. علامه طباطبایی در این‌باره معتقدند آنچه از سیاق آیه یعنی تقابل نفس مطمئنه با انسانی که قبل از این آیه مورد سخن بود و اوصافی از جمله دل‌بستگی به دنیا، طغیان و فساد برای او ذکر شد، استفاده می‌شود؛ این است که نفس مطمئنه، نفسی است که با علاقه‌مندی و یاد پروردگارش سکونت یافته، به آنچه او راضی است، رضایت می‌دهد و در نتیجه خود را بنده‌ای می‌بیند که مالک هیچ خیر و شری و نفع و ضرری برای خود نیست و نیز دنیا را یک زندگی مجازی و داشتن و نداشتن و نفع و ضرر آن را امتحانی الهی می‌داند و در نتیجه اگر غرق در نعمت دنیایی شود، به طغیان وادار نمی‌شود، و اگر دچار فقر و فقدان گردد این تهی‌دستی و ناملازمات او را به کفر و ترک شکر و انمی‌دارد، بلکه هم چنان در عبودیت پا برجا است و از صراط مستقیم منحرف نمی‌شود، نه به افراط و نه به تفریط (۱۱).

نکات مهمی که در رابطه با نفس از این سوره برداشت می‌شود عبارت‌اند از:

۱. نفس مطمئنه نفسی است که اعطا و سلب نعمت از جانب پروردگار را ابتلا می‌داند. در واقع این نفس سکون و آرامش دارد و فراز و فرودهای دنیا او را متلاطم نمی‌کند.
۲. از آیه ۲۸ می‌فهمیم این نفس راضی به خواست خداست و اعتراضی به انعام و امساک خداوند ندارد؛ در نتیجه خدا هم از او راضی است.
۳. در نتیجه این اطمینان و رضایت و این نوع نگاه، خدا به او می‌گوید در زمره بندگان من و در جنت من داخل شو؛ که حکایت از عنایت ویژه خدا به او دارد.
۴. از مجموع آیات ۲۷ تا ۳۰ این نکته به دست می‌آید که اطمینان و آرامش برخاسته از نگرش ابتلایی به دنیا، مایه آرامش و سعادت در عرصه معاد است (۲۰).
- ج. آیاتی که مربوط به جدا شدن روح از بدن است. شامل دو آیه:
الزمر ۴۲: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَمَاتِهَا فِيمُمْسِكِ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلَ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد، سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آن‌ها را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را [که باید زنده بمانند] باز می‌گرداند تا سرآمد معینی، در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که فکر می‌کنند».

سعادت و شقاوت خویش است و الهام درست و نادرست به او سبب تسویه و تعدیل آفرینش او می‌شود. پس خدا نفس انسان را آگاه به حسن و قبح فطری آفرید؛ به گونه‌ای که از هنگام ولادت، از صلاح و فلاح فطری خود با علم حضوری آگاه است و می‌داند که چه می‌خواهد و به کدام سمت باید برود (۱۹).

همه‌ی این قسم‌ها برای این گفته شد که بگویند هرکس نفسش را تزکیه کند و آن را از فجور پاک نگه دارد به فلاح می‌رسد و هرکس آن را زیر بار گناه دفن کند ناکام می‌ماند. «دس» نفس یعنی آن قابلیت‌های خدادادی نفس زیر غبار گناه دفن می‌شود؛ از بین نمی‌رود. در نتیجه اگر راه تزکیه را پیش بگیرد می‌تواند آن را باز بیابد. در المیزان می‌خوانیم: مراد از این کلمه در آیه مورد بحث به قرینه اینکه در مقابل تزکیه ذکر شده، این است که انسان نفس خود را به غیر آن جهتی که طبع نفس مقتضی آن است سوق دهد، و آن را به غیر آن تربیتی که مایه کمال نفس است، تربیت و نمو دهد (۱۱).

آیت‌الله جوادی آملی درباره گرایش‌های انسان معتقد است خدای تعالی فجور و تقوا را به انسان الهام کرده و او به خیر و شر و بد و خوب آگاه است؛ ولی به سمت تقوا، خیر و خوبی گرایش دارد، اگر سو، تربیت خانواده یا محیط جامعه او را آلوده نکند؛ پس هر که بر اثر تربیت نادرست در مسیر فجور، شر و بدی قرار گیرد، در واقع، این سیر و حرکت تحمیلی بر او است؛ اگر همین فرد به روش صحیح تربیت شود، فطرت حقیقی و کمال‌خواهی در او شکوفا می‌شود، زیرا این حقیقت در نهاد همگان نهفته است، بنابراین فطرت انسان به حق متمایل است و گرایش به باطل را محیط بر او تحمیل می‌کند (۱۹).

در بخش دوم سوره که آیات ۱۱ تا ۱۵ را در بر می‌گیرد مثالی اجتماعی برای دس نفس می‌زند. قوم ثمود از سر طغیانشان تکذیب کردند و علی‌رغم دستور رسولشان ناقه‌ی الهی را از بین بردند. در واقع آنها با دفن کردن نفسی که در بخش اول ملهم به فجور و تقوا معرفی شد، پیامبر الهی را تکذیب کردند. ریشه طغیان آنها، دس نفس بود.

در مجموع نکات مهمی که در رابطه با نفس از این سوره فهمیده می‌شود عبارت‌اند از:

۱. از آیه ۷ متوجه می‌شویم، خداوند نفس را تسویه کرده؛ یعنی آن را در حالت اعتدال آفریده.
۲. آیه ۸ نشان می‌دهد هر دو بعد فجور و تقوا به نفس شناسانده شده. یعنی هم آن چیزهایی که در استوای نفس خلل ایجاد می‌کنند و هم چیزهایی که آن استوار را حفظ می‌کنند، می‌داند.
۳. با تزکیه نفس می‌توان به فلاح رسید؛ یعنی برای رستگاری باید نفس را از فجور پاک کرد.
۴. نتیجه دس نفس «خبیثه» است. آن کس که نفسش را با فجور دفن می‌کند، نتیجه‌ای جز ناامیدی و ناکامی ندارد.
۵. بخش دوم سوره که مثالی از دس نفس می‌آورد نشان می‌دهد که تمرکز سوره بر حذر دادن از فجور نفس است و غرض سوره تهدید نسبت به طغیان‌گری برخاسته از دس نفس است.
۶. مثال اجتماعی بخش دوم این نکته را می‌رساند که گویی اثر تزکیه یا دس نفس تنها به خود انسان بر نمی‌گردد؛ بلکه در سعادت یا شقاوت جامعه هم مؤثر است (۲۰).

2. Farahidi, Khalil ben Ahmad. *ketab al ein*. Ghom: Hejrat. 1409 gh.
3. Askari, Hasan ben Abdollah. *Alforough fi logha*. Beyrout: Dar alafagh aljadida. 1400 gh.
4. Ragheb Esfehani, Hossein ben Mohammad. *Mofradat alfaz Alghoran*. Beyruot: Dar alghalam. 1412 gh.
5. Ebn Manzuor, Mohammad ben Mokram. *Lesan al arab*. Beyruot: Dar saeder. 1414 gh.
6. Gharshi, Ali Akbar. *Ghamuos Ghoran*. Tehran: Dar alkotob aleslamie. 1371 gh.
7. Mostafavi, H. *Altahghigh fi kalamat ghoran alkarim*. Tehran: Asar Alame Mostafavi. 1981.
8. Tuosi, Mohamd ben Hasan. *Altebyan fi tafsir alghoran*. Beyruot: Dar ehya altoras alarabi. 1409 gh.
9. Tabarsi, Fazl ben Hasan. *Majma albayan fi tafsir alghoran*. Tehran: Entesharat Naser khosro. 1997.
10. Tabatabaei, SMH. *Almizan fi tafsir alghoran*. Ghom: Daftar entesharat eslami jame modaresin hoze elmieh. 1417 gh.
11. Tabatabaei, SMH. *Tarjome tafsir almizan*. Tarjomeh Muosavi Hamedani, Seyed Mohammad Bagher. Ghom: Daftar entesharat eslami jame modaresin hoze elmieh. 1417 gh.
12. Mesbah Yazdi. MT. *Pishniazhaye modiriat eslami*. Ghom: Entesharat moasese amuozeshi pajuoheshi Emam Khomeyni. 2011.
13. Yazdi. MT. *Ayeen parvaz*. Ghom: Entesharat moasese amuozeshi pajuoheshi Emam Khomeyni. 2012.
14. Yazdi, MT. *Ensansazi dar Ghoran*. Ghom: Entesharat moasese amuozeshi pajuoheshi Emam Khomeyni. 2012.
15. Yazdi, MT. *Ensanshenasi dar Ghoran*. Ghom: Entesharat moasese amuozeshi pajuoheshi Emam Khomeyni. 2012.
16. Yazdi, MT. *Behtarinha va Badtarinha az didgahe nahjolbalaghe*. Ghom: Entesharat moasese amuozeshi pajuoheshi Emam Khomeyni. 2012.
17. Javadi Amoli, A. *Tafsir Tasnim*. Vol. 17. Ghom: Nashr Asra. 2010.
18. Javadi Amoli, A. *Hekmat Ebadat*. Ghom: Nashr Asra. 2011.
19. Javadi Amoli, A. *Tafsir insan be insan*. Ghom: Nashr Asra. 2007.

الأنعام ۹۳: ... وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بما كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ «و اگر بینی هنگامی که این ظالمان در شداید مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دست‌ها را گشوده به آنان می‌گویند جان خود را خارج سازید، امروز مجازت خوارکننده‌ای در برابر دروغ‌هایی که به خدا بستید و در برابر آیات او تکبر ورزیدید، خواهید دید».

مفسران از این آیات برای اثبات وجود چیزی غیر از بدن (یا همان روح) در انسان استفاده کرده‌اند، که انسانیت انسان هم به وجود اوست. علامه طباطبایی ذیل آیه ۴۲ سوره زمر تأکید می‌کند که منظور از انفس، ارواح است. چرا که مجموع روح و بدن کسی هنگام مرگ گرفته نمی‌شود (۱۱).

در آیه ۹۳ سوره انعام می‌فرماید "خودتان را خارج کنید". پس به حکم این تعبیر، انسانیت آدمی به چیزی جز بدن اوست که می‌گوید آن را خارج کنید (۱۵).

به نظر برخی محققان، اطلاق نفس به روح به اعتبار تعلق روح به بدن و شأنیت مدبر بودن آن برای بدن است (۱۷).

نتیجه‌گیری

در قرآن هرگاه واژه "نفس" در نسبت با انسان به کار می‌رود، یک معنای عام دارد و بسته به سیاق آیات، اشاره به ذات و هویت انسان، کلیت و تمامیت وجود او دارد؛ که می‌تواند شامل ابعاد جسمانی و روحانی و همچنین ناظر به جنبه‌های مختلفی از وجود آدمی باشد. "نفس" یا همان هویت انسان به ویژگی‌ها یا اعمال مثبت و منفی هم منتسب می‌شود. جایی اطمینان به او نسبت داده می‌شود و در آیاتی دیگر او را امرکننده به بدی و عامل تطويع و تسويل می‌داند. نفس می‌تواند آن قدر رشد کند که مخاطب "یا ایها النفس المطمئنه" بشود و یا آنقدر در باطل پیش برود که در زمره "ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الا نفس" قرار گیرد. بنابراین نفس در قرآن همان هویت و حقیقت انسان است و چیزی جدای از او نیست. در نتیجه ابعاد مختلف وجود او را در بر می‌گیرد و با توجه به سیاق آیات می‌تواند ناظر به بخش‌های مختلفی از هویت انسان (اعم از جسم و روح) استعمال شود. گویی ابعاد غیر جسمانی وجود انسان است که هویت او را -خوب یا بد- شکل می‌دهد و آنچه در شناخت هویت انسان کمک‌کننده است، عمدتاً آن دسته از آیات است که واژه "نفس" در آن‌ها ناظر به بخش غیر بدنی وجود او است؛ زیرا انسانیت انسان به بخش غیر بدنی وجود اوست و همین بخش است که گرایش‌های مثبت و منفی دارد. البته، گرایش انسان به خوبی و بدی مساوی نیست؛ بلکه انسان بالفطره به حق تمایل دارد ولی در طول زندگی در اثر عوامل مختلف ممکن است گرایش به باطل پیدا کند. روح انسان است که بسته به اعمال انسان در طول زندگی در این دنیا -که در مسیر تقوا یا فجور پیش رفته است-، تزکیه یا دس شده است. آیاتی که واژه نفس در آن‌ها ناظر به جنبه‌های غیرجسمانی وجود انسان است، بیانگر این نکته است که نفس مرجع انتخاب‌های انسان است و می‌تواند راه خیر یا شر را برگزیند و اساساً انسان به وجود همین بعد است که انسان می‌شود و آنچه هنگام مرگ توفی می‌شود، نیز همین نفس است. "و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین"

References

1. *Goran holy*, tarjome makarem shirazi, Naser

23. Hjati shorki SM, Naghavi H. Tahlil vajegani ruoh «nafs, ghalb, foad va sadr dar Ghoran va barresi chandganeya motahed budan anha ba takid bar didgahhaye alame Tabatabayi, Ayatolah Mesbah Yazdi va Ayatolah Javadi Amoli. *Ghoran shenakht*. 2017;19. P.37-54.

20. Sabuohi Tasouji, A. *Tdabor dar Ghoran karim (hezbe mofasale suorehaye ensheghh ta nas)*. Ghom Ali Sabuohi Tasouji 7*48. 2015.

21. Haghani Zanjani, H. *Maani dar elmolnafs az didgah Ghoran. Darshayi az maktab Eslam*. Tehran . 2009: 39(8).p. 33-41.

22. Haj Esmaeili M, Faghihi Z. Shenakht ruoh va nafs dar Ghoran va tasire anha bar shakhsiate ensan. *Andishe novin dini*. Tehran.2010; 32.p.133-154.